

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۸ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۳۱

قصائد

-۲۷-

در تهنیت عید و مدح شهزاده محمود

فرخنده باد مقدم عید بزرگوار
عیدی، که هست مصدر آثار خرمی
سیمین دف هلال نگر در کف سپهر
ابروی دلبری ست پریش، که شد پدید
یا برق خنجری ست درخشان، که شامگاه
نقش هلال و پیکر شب هردو نسختی ست
بر صفحه دویپکر ازان شکل خوش عیان
بر آستان دولت فرزند شهریار
روزی، که هست زبده ایام روزگار
نیمی نهان ز چنبر آن، نیم آشکار
از زیر پرده بر سر این نیلگون حصار
تابنده از نیام افق گشت، برق وار
از تیغ مصری و کف سلطان زنگبار
عکس کمان حیدر، و مرآت ذوالفقار

^۱ ب. نیم آشکار

ثبت قدر فگنده درین بحر بیکران
گوئی مگر به گوش خود اندر سپهر پیر
زیبنده سرو گلشن خاقان تاج‌بخش
شهزاده معظم محمود عاقبت
آن اختر سپهر بزرگی، که اختران
دار اسریر، و سام‌دل و کیقباد حلم
تاجش ز آشنائی خورشید کرده ننگ
ز ابنای خسروان خردش کرده انتخاب
گر بوی خلق او نشود با صبا رفیق
ای اوج آسمان ز سریر تو منفعل
از طلعت تو پیکر اجرام، مُستنیر^۴
هنگام جود و فیض، یسار و یمین تو
حاصل نقوش شائمه^۵ آیمن از ان یمین
از خاک درگه تو مَضی^۶ چشم اختران
تخت ترا هزار چو کاوس پایبوس
عزم تو در فگنده به ذات فلک شتاب
بنیان^۷ ظلم گشته ز عدل تو، منهدم
آفاق را به رشته بخت تو، اعتصام
تیغت به سان وهم به گردون زند شگاف
شاهها مرا ز یمین مدیح تو خاطری ست
هرجا، که شاهد سخنم بر زند نقاب
هر گوهری، که از سر کلکم چکد، سپهر
از هر تراشه قلم من، به وقت نظم
همتای این قصیده، ز صد سال پیش ازین

قوس قضا کشیده بر این سطح بیقرار
دارد ز نعل مرکب^۲ شهزاده، گوشوار
تابنده ماه مشرق سلطان تاجدار
کز درگهش به دیده بروید^۳ فلک غبار
از خیل چاکرانش نیابند در شمار
دریاضمیر و ابرکف و بیستون وقار
حُکمش ز همعنائی افلاک کرده عار
بر جای اردوان فلکش کرده اختیار
هنگام صبح غنچه نخندد ز شاخسار
وی فرق فرقدان ز قدوم تو شرمسار
وز همت تو رفعت افلاک، مستعار
بحر سپهر بخشش، و ابر ستاره‌بار
پیدا^۴ امور مُعسر^۵ را ایسر از یسار
وز دود مطبخ تو طری، ابر نوبهار
قصر ترا هزار چو جمشید، پرده‌دار
حلم تو در نهاده به طبع زمین، قرار
ارکان عدل گشته ز حکم تو استوار
افلاک را به پایه تخت تو، افتخار
تیرت به سان برق ز سندان کند گذار
چون علم بیکرانه و چون عقل بیکنار
رونق رود ز چهره خوبان گلغذار
در تاج مه، به جای ثریا بَرَد به کار
صد ره فزون به پای عطارد خلیده خار
گر گفته است کس، به جهان اینچنین بیار

^۲ "مرکب": هر چیز قابل سواری، که درینجا مراد از "اسب" است - خلاف استعمال امروزی ما، که محض به "خر" اطلاق گردد
^۳ ب. برد
^۴ "مُستنیر" اسم فاعل باب "استناره" و در معنای "طالب نور"
^۵ "شائمه": مؤنث "شائم"، کلمه عربی و در معنای "ناخجسته"
^۶ ب. پیدا امور معرَضه را ایسر از آن یسار.
^۷ "مُعسر" و "معسره" (اصلاً به شد حرف سوم)، در معنای "مشکل" است؛ درینجا مگر به سکون سوم باید تلفظ گردد!!!
^۸ "مَضی": اصلاً "مَضیء"، کلمه عربی و در معنای "روشن" است - از مصدر "ضیاء"
^۹ الف. بنیاد

چندان، که در زمانه به هر قرن می‌نهد سلطان عید، تخت در ایوان نوبهار
بادا ترا عطیه عمیری چنان بلند
کاعیاد سال آن بود افزونتر از هزار